

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

جهان ، پس از ۱۱ سپتامبر دیگر ، جهان پیش از آن نیست !

با این جمله که آگاهانه از دهان عامل اجرایی معماران "نظم نوین" ، در موضع ریاست جمهوری تنها ابرقدرت باقیمانده در جهان ، بیرون می آید ، کلید آغاز جنگی زده می شود که به "جنگ علیه ترور" معروف است .

با این جنگ ، دوران جدیدی در "سیاست بین الملل" آغاز می گردد که قانونمندیهای آن اساسا با دوران "جنگ سرد" متفاوت است . متناسب با این قانونمندیهای نوین ابزار های این جنگ نیز کیفا با ابزارهای جنگهای جهانی قرن سابق فرق دارد . فراتر از همه ، این دوران ، "فرهنگ" خاص خود را دارد . "مفاهیم" خاص خود را و "سلاح" خاص خود را دارد .

عمده ترین ویژگی "جنگ چهارم" ماهیت فراگیر بودن آن است . در این جنگ یا باید در کنار معماران نظم نوین جهانی قرار گرفت و یا در مقابل آنان . راه سومی نیست ! "تعادل قوای موجود" به گونه ای است که مدعیان بی طرفی سیاسی را به سادگی جذب "قطب قدرت" نموده و "با طرف" می کند .

"مایی" که خود را با هر تعریف و معیاری در "طرف مقابل" ارزیابی می کنیم چاره ای جز شناخت "قانونمندیهای" این جنگ و تطبیق فعال با "دوران نوین" نداریم . بدون این شناخت ، امکان استفاده از "سلاح ویژه" این جنگ نابرابر را نیز نخواهیم داشت .

بی تردید نه سلاح های سابق در این دوران کارایی دارند و نه روشهای کهنه و نه حتی ابزارهای موجود به تنهایی کفایت می کنند . مهمتر از همه ، ماهیت غیر متعارف این جنگ جهانی ، صف بندیهای معمول در جوامع بشری را نیز ، چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ طبقاتی ، خواه ناخواه برهم می زند و به فعل و انفعالات کاملا متفاوتی چه در سطوح ملی و چه در ابعاد جهانی ، دامن می زند . صف بی انتهای "ضدانقلاب جهانی" بسیار پیچیده شده است . "جبهه انقلاب" اگر خود را متناسب با آن پیچیده نکند ، پیروزی به کنار ، با "بحران موجودیت" و "ادامه حیات" باید که دست و پنجه نرم کند !

نگاهی به جنگهای جهانی پشت سر**۱ - جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸**

اروپای دهه نخستین قرن بیستم میلادی ، بشکه باروتی را می نماید که تنها با یک جرقه می تواند که به انفجار کشیده شود . مطالعه رخدادهایی که به شعله ور شدن آتش این جنگ خانمانسوز منجر گردید ، در کنار بررسی تلاش هماهنگ سیستم رسانه ای و غولهای مالی و تسلیحاتی پشت سر و تغذیه کننده آنها در پراکندن تخم وحشت در میان جامعه و تحریک قدرتهای اروپا برای تسلیح هر چه بیشتر و صف آرایی در مقابل یکدیگر ، همه و همه نشان از یک طرح و برنامه مشخص دارد که تماما حساب شده و گام به گام به اجرا گذاشته می شود .

نقش صاحبان صنایع تسلیحاتی قدرتمند آروز که بسیاری از ماموران عالیرتبه و وزیران دولتهای انگلستان و فرانسه و آلمان جزو سهامداران آنها به حساب می آمدند ، شباهت عجیبی با نقش کنسرنهای نفتی - تسلیحاتی امروز و سهامداران دولتمرد آنها امثال "دیک چینی" و "دونالد رامزفلد" و صف طویل پشت سر آنان دارد . انگار که خط سیاه ممتدی آنان را به اینان متصل کرده است ! همانگونه که نقش غولهای رسانه ای امروز هم انگار که از نقش وسایل ارتباط جمعی آروز کپی برداری شده است !

انگار که یک سازمان کار ، یک طرح و یک تشکیلات پشت آنها قرار دارد !

جرقه ای که در بالا بدن اشاره کردم در تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ ، با یک ترور برنامه ریزی شده در " سارایوو" پایتخت ایالت " بوسنی" در منطقه بالکان زده می شود! این ایالت که تا سال ۱۸۷۸ جزو قلمرو امپراتوری عثمانی به حساب می آمد ، همراه با ایالت " هرزه گوین" و بدنبال" پیمان برلین" رسماً به اشغال دولت اتریش در می آید ولی همچنان اسماً تحت حاکمیت دولت عثمانی باقی می ماند . بر مبنای همین " پیمان برلین" در سال ۱۸۷۸ ، کشورهای دیگر بالکان یعنی بلغارستان ، صربستان ، رومانی و مونتنگرو نیز از قلمرو عثمانی خارج شده و استقلال پیدا می کنند . بعدها بدنبال " انقلاب مخملی مشروطه" در ترکیه عثمانی در ۱۹۰۸ (به هزمانی آن با " انقلاب مخملی مشروطه" در ایران در ۱۹۰۶ و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه توجه داشته باشید تا بعد مفصلتر بدان بپردازم .)

اتریش با استفاده از اوضاع آشفته دولت عثمانی ، ایالات " بوسنی" و " هرزه گوین" را که عملاً در اشغال خود داشت ، رسماً ضمیمه خاک خود می کند . از سوی دیگر انگلستان نیز طی یک قرارداد مخفی با فرانسه متعهد می شود که در صورت تهاجم آلمان به فرانسه به نفع آن کشور وارد جنگ شود . همه چیز برای تغییر جغرافیای " دنیای قدیم" و در راستای حاکمیت بی چون و چرای " دنیای جدید" آماده است . تنها به یک " بهانه" نیاز است .

در جریان دیدار نه چندان تصادفی " فرانتس فردیناند" ولیعهد اتریش از پایتخت ایالت " بوسنی" و به هنگام عبور وی که همراه با همسرش سوار بر یک کالسکه روباز از خیابانهای " سارایوو" عبور می کرد ، ولیعهد و همسرش به دست عوامل وابسته به یک انجمن مخفی ماسونی صرب ، بنام " دست سیاه" هدف گلوله قرار می گیرد و هر دوی آنها به قتل می رسند . پیش از آن ، این انجمن مخفی موفق شده بود که طی یک " انقلاب درباری" با کشتار " الکساندر" پادشاه صربستان و ملکه " دراگا" و برادرش همراه با نخست وزیر و جمعی دیگر ، یک ماسون دیگر را بجای " الکساندر" بنشانند .

امپراتوری هابسبورگها در اتریش مصمم به شروع جنگ است . بنابراین با سر وارد دامی می شود که فراماسونری جهانی بر سر راه او گشاده است . به همین دلیل هم پوزش رسمی دولت صربستان از جانب " فرانتس یوزف" امپراتور پیر که از سال ۱۸۴۸ بر " اتریش - هنگری" فرمان می راند ، پذیرفته نمی گردد .

در ۲۳ ژوئیه یک اولتیماتوم ۵ روزه برای دولت صرب فرستاده می شود و ۵ روز بعد ، درست یکماه پس از سوء قصد به جان ولیعهد ، در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ ، به صربستان اعلام جنگ داده می شود . امپراتور پیر می داند که در صورت گسترش جنگ قدرت برتر آلمان را پشت خود دارد .

از مدتها پیش از شروع جنگ اول ، اتحادها و اتفاقاتی سیاسی - نظامی در اروپا شکل گرفته بود . در یک سو اتحاد سه گانه آلمان - اتریش و ایتالیا و از سوی دیگر اتفاق سه گانه انگلستان و فرانسه و روسیه در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند . در این میان ایتالیا با شروع جنگ پیمان خود را شکسته و به صف مقابل می پیوندد . بجای ایتالیا دولت عثمانی وارد " اتحاد سه گانه" می گردد . در این جنگ ژاپن برخلاف جنگ دوم ، متحد و همپیمان با انگلستان و در صف اتفاق قرار دارد .

طرح از پیش آماده شده "جنگ اول" در راستای درهم شکستن قدرتهای سر راه تشکیل " حکومت واحد جهانی" و انتقال مرکز ثقل قدرت اقتصادی و به تبع آن مونوپول قدرت سیاسی از اروپا به آمریکا از مدتها پیش از شروع این جنگ ، روی میز تشکیلات مخفی " فراماسونری جهانی" قرار داشت . بعدها معلوم می شود که انگلستان به جای خود ، حتی فرانسه نیز در سالهای پیش از شروع جنگ نقشه های حاضر و آماده ای را برای عبور ارتشهای خود از بلژیک و حمله به آلمان تهیه کرده بود .

در روز ۳۰ ژوئیه انتشار جهت دار خبر تجهیز ارتش روسیه و اعلام " بسیج عمومی" در آن کشور ، آلمان را به وحشت می اندازد . دولت آلمان ضمن درخواست از روسیه برای متوقف کردن این اقدام خود ، به آماده باش ماشین عظیم نظامی خود می پردازد و نهایتاً دو روز بعد یعنی اول اوت ۱۹۱۴ با اعلام جنگ آلمان به دول روسیه و فرانسه ، ارتشهای اروپا به حرکت درمی آیند و حرکت در راستای برهم ریختن " نظم کهن" و جا انداختن " نظم نوین" آغاز می گردد .

ارتش آلمان برای تهاجم به فرانسه چاره ای جز عبور از بلژیک ندارد . بنابراین اعلام بی طرفی بلژیک تنها فونکسیون که دارد فراهم کردن زمینه برای ورود بریتانیا به جنگ به بهانه تجاوز آلمان به بلژیک می باشد .

یک روز پیش از اعلام جنگ بریتانیا به آلمان در نیمه شب ۴ اوت ۱۹۱۴، رویاه پیر مخفیانه ارتش خود را از کانال مانس عبور داده و در حالیکه دنیا ورود انگلستان به جنگ را هنوز قطعی نمی دانست، ارتش جزیره بریتانیا در قاره اروپا مستقر می شود! در حالیکه آلمان توسط "مدیای" آروز به عنوان قدرت متجاوز و غیرقابل اعتمادی که وعده ها و پیمانهای رسمی خود را کاغذ پاره ای بیش نمی شمارد نمایانده می شود، انگلستان در مقابل به قهرمان دفاع از حق ملل مظلوم و بی دفاع در مقابل ظلم و تجاوز بدل می شود!

در این میان ایالات متحده آمریکا بدور از هیاهوی جنگ و کشتار در دنیای قدیم، خود را برای رهبری "حکومت واحد جهانی" آماده می کند. نکته بسیار جالب و درس آموزی که در ورای کشتارهای ضد انسانی و دود و دم جنگ اول جلب نظر می کند، مسئله تامین هزینه های تسلیحاتی و پشتوانه های مالی جنگ اول جهانی است. در ابتدای شروع جنگ در طرف متفقین تنها فرانسه و انگلستان هستند که توانایی تامین هزینه های جنگی را دارا می باشند. سرمایه فرانسوی و انگلیسی نه فقط هزینه های خودی را تامین می کرد بلکه از طریق وام دادن پول به متفقینشان چرخه وابستگی مالی آنها به خود را نیز آرام آرام تکمیل می نمود.

پس از مدتی بدنبال به پایان رسیدن ذخیره های مالی فرانسه، تامین هزینه مالی متفقین به تنهایی برعهده انگلستان قرار می گیرد. این پروسه تا پایان سال ۱۹۱۶ ادامه می یابد. بدنبال ته کشیده شدن قابل پیش بینی ذخایر مالی دو قدرت متفق، اواخر سال ۱۹۱۶، هیئتی شامل سیاستمداران مشهور انگلیسی به آمریکا سفر کرده و تقاضای کمک مالی می کند. موافقت ظاهرا عجیب ایالات متحده با تامین مالی جنگی که خود در آن شرکت ندارد سبب می شود که از مقطع ۱۹۱۷ به بعد جنگ جهانی اول اساسا با سرمایه یهودی - آمریکایی که البته به صورت وام در اختیار متفقین قرار می گرفت، ادامه پیدا کند. وامهای سرمایه داری آمریکا نشین به متفقین به سرعت افزایش یافته و اندک اندک به چنان ابعاد و ارقام حیرت انگیزی می رسد که سرنوشت جنگ را دیگر از سرنوشت جیب بانکداران آمریکایی به سختی جدا می شود کرد! از این به بعد ورود آمریکا به جنگ تنها به یک بهانه نیازمند است! در این رابطه تلاشهای "وودرو ویلسون" رئیس جمهوری وقت آمریکا در جهت برقرار کردن صلح میان طرفین جنگ، بیشتر به شوخی بی مزه ای می مانست که تنها بدرد خندانند سرمایه داری تازه به دوران رسیده ولی هار ینگه دنیا نشین می خورد.

اعلام دولت آلمان در ژانویه ۱۹۱۷ مبنی بر تصمیم به غرق کردن کلیه کشتیها از جمله کشتیهای بی طرفی! که برای انگلستان کالا حمل می کردند، بهانه مزبور را در اختیار دولت آمریکا که بطور مستمر کشتیهایش در قالب بی طرفی برای انگلستان خوار و بار حمل می کردند و نوک تیز تصمیم آلمان نیز در واقع متوجه آنان بود، قرار می دهد. دولت آمریکا متحدین را زیاد در انتظار نمی گذارد. اعلام جنگ به آلمان در آپریل همان سال صورت می گیرد و بدین ترتیب شیپور آغازپایان اولین زورآزمایی جهانی برای انتقال مرکز ثقل قدرت فائقه از اروپا به قاره جدید، به صدا در می آید. انتخاب زمان دخالت ایالات متحده در جنگ نیز اصلا تصادفی نیست! کمتر از یکماه پیش از این تاریخ "انقلاب فوریه" در روسیه تزاری به عمر "خاندان رومانف" پایان داده و "تزار نیکلای" را مجبور به استعفاء در تاریخ ۱۵ مارس کرده است. این یعنی آزاد شدن جبهه شرقی آلمان و بهم خوردن تعادل قوای نظامی در جبهه غرب برعلیه متفقین.

قبل از این تاریخ یکبار زیر دریایی های آلمان در ماه مه ۱۹۱۵، در جریان محاصره دریایی انگلستان، اقدام به غرق یک کشتی بزرگ اقیانوس پیمای انگلیسی بنام "لوزیتانیا" کرده بودند که تعداد زیادی آمریکایی نیز جزو سرنشینان این کشتی بودند. علی رغم آنکه آمریکاییها از این واقعه بسختی خشمگین و آشفته شده بودند و آمادگی ورود به جنگ را نیز داشتند، با این حال از این "بهانه" و موقعیت مناسب استفاده نکرده بودند! چرا که ورود زود هنگام آمریکا به جنگ در شرایطی نقطه پایان بر این جنگ خانمانسوز می گذاشت که هنوز قدرتهای متخاصم "دنیای قدیم" بر سر پا بودند! به این موضوع در آینده بیشتر خواهم پرداخت.

روز ۴ نوامبر ۱۹۱۸، شورشی در میان نیروی دریایی آلمان در بندر "کیل" درمی گیرد و پنج روز بعد نیز در روز ۹ نوامبر ۱۹۱۸، "جمهوری آلمان" اعلام می گردد. در همان روز "کایزر ویلهلم دوم" بدون سر و صدا به هلند می گریزد و بدین ترتیب دوران حکومت خاندان "هوهنتزولرن" نیز با او به پایان می رسد.

خاندانی که همچون " منچوهای چین " با غرش بیر آمده بود ، با آرامش مار می رود .

دو روز بعد در ۱۱ نوامبر، پیمان ترک مخاصمات به امضا می رسد و جنگ پایان می یابد . بررسی این پیمان آتش بس بسیار آموزنده است . اول از همه این پیمان براساس " چهارده اصل " ارائه شده توسط " ویلسون " رئیس جمهوری وقت آمریکا منعقد می گردد .

با این " چهارده اصل " ، ایالات متحده جدای از تصاحب قدرت سیاسی و اقتصادی بدست آمده ببرکت " جنگ اول " در جایگاه حامی ملل تحت سلطه جهان و منادی آزادی و حقوق بشر نیز قرار می گیرد . سیاستی که به ویژه در کشورهای موسوم به جهان سوم تا سالها منافع استراتژیک سرشاری را برایش به ارمغان می آورد .

یکی از مواد اساسی " چهارده اصل " رعایت حق خودمختاری و آزادی برای ملل کوچک دنیاست ! پذیرش این ماده از سوی قدرتهای " دنیای قدیم " پروسه پارچه پارچه شدن قلمرو آنان و زمینه ذهنی استقرار سیاسی - فرهنگی آمریکا در آن مناطق را تسریع می کرد . آزادی ملل کوچکتر تا آنجایی محترم بود که هنوز در قلمرو قدرتهای دیگر جهان و خارج از حیطه نفوذ " قاره جدید " قرار داشتند .

موادی مانند " خلع سلاح " و " اجتناب از سیاستهای مخفی " از یک سو راه را بر تسلیح دوباره قدرتهای " دنیای قدیم " بسته و از سوی دیگر نیز مانع شکل گرفتن " کانون های قدرت " بر اساس اتفاق ها و اتحادهای سیاسی - نظامی مخفی و بدور از چشم ایالات متحده می گردید .

مهمترین اصل اما ، تشکیل " جامعه ملل " می باشد . در " نظم نوین " ، دنیا به امپراتوری پهناوری می نماید که ایالات آن اگرچه در امور داخلی خود ، خود مختارند ولی سیاستهای کلی آنان ، چه به لحاظ مالی و اقتصادی و چه از نظر سیاسی و نظامی بایستی که در کف با کفایت " برادر بزرگ " قرار داشته باشد .

برادری که قلب آن در " نیویورک " به مثابه " پایتخت دنیا " می طبد .

پایان بخش اول ، سوم فروردین ۱۳۸۳